

کارنامه اردشیر بابکان

یزدان ، کرت ، ی ، ساهر زوریک ، اپاک ، وس ، سپاه ، ی ،
گند ، از ، آن ، کوات ، ساهر زوریک ، متران ، (مهران) ،
کرتک ، په ، فرمان ، بورتار ، اوش ، مت ، ایستات ، .
(۳) بر ، از ، آن ، چیگون ، ستهمبکیه ، و وناسکاریه ، ی ،
هفتان بوخت ، پوسران ، په ، سپاه ، اردشیر ،
اشنوت ، اندیشیت ، نرست ، (نرست) ، کار ، ی ،
فارس ، ابایت ، ویراست ، واژ ، دوشمنان ، ایبیم ، بوتن ،
ویسر ، شتری ، توگ ، (تود) ، پرداختن ، (۴) نون ، په ،
آن ، هوچشم ، (۳۰) ی ، په ، کوللان ، ایتون ، چیر ،
وستهمک ، کوش ، سپاهی ، ی ، پنج . هزار چیه ، په ،
ایوش ، (۳۱) په ، کوستک ، کوستک ، بوم ، ی ، سند ،
وموکران ، ودریا ، فرستیت ، ایستات ، (۵) ارتخشیر . سپاه .
گند ، از ، کوستکیها ، اپاژ ، او ، ارتخشیر ، (خره) ،
فرستیت . (۶) هفتان بوخت ، سپاه ، ی ، خویش ، هموین ،
اپاژ ، او ، در ، خواست ، (۷) ارتخشیر ، سپاه ، وسکار .
پرداختن . (۳) اما هفتان بخت چنان دلیر و چیره شده بود که پنج
هزار سپاه بسر زمین سند و مکران و دریا ناحیه بناحیه فرستاده بود .
(۵) اردشیر از ناحیه ها سپاه باردشیر خره باز خواست . (۶) هفتان
بخت نیز سپاه خود همگی بدرگساز باز خواست . (۷) اردشیر
سپاهی سیدار همراه سپهبدان به کارزار گرم کسیل ساخت .
(۳۰) « هو چشم » یا « خو چشم » را بمعنی امیدواری میتوان
گرفت ولی در اینجامعنی درستی ندارد و بهر حال هیچیک از معنی و تلفظ
کلمه روشن نمیشد . (۳۱) تلفظ و معنی این کلمه نیز معلوم نیست .

(۳۲) (وسیار)، اپاک، سیاهپتان، او، کارژار، کرم، ووسی، کرت (۸)، یاران، کرم، هموین، هیر، خواستک، بونک، او، درپوشتییه، ی، دژ، کولالان، نهات، خوت، کوفیها، گیواکیه، شکستک، نیهان، بوت، اند، (۹) ادیباران، ی، ارتخشیر، آکاس، نی، بوت، او، بون، ی، دژ، ی، گولال، مت، اند، ودژ، بر، فرندیت، (۳۳) (فروست)، (۱۰) وکی، شیپ، بوت، سپاه، نی، کرم، ایر، اویشان، زت، شیخونیه، کرت، اثر، ادیباران، ارتخشیر، وس، گوشت، و اسب، زین، وزین، افزاز، وخواستک، بونک، اثرش، یستانت، یه، افسوس، رشخریه، آدویینک، توارک، (۳۴) وبراهنگ، اپاژ، او، پیش، اردشیر، فرستیت.

(۷) سپاه کرم مال و بنه خود را همگی در درون دژ کلانان نهاده خودشان در شکافهای کوهها پنهان شدند (۹) سپاه اردشیر آگاه نبودند و تا پای دز پیش رفته گرد دز فرا گرفتند (۱۰) و چون شب شد سپاه کرم شیخون بر سر ایشان آورده بسیار کشتند و اسب و زین و

(۳۲) بنظر ما گر این کلمه را «وسیار» بخوانیم بهتر از «وسکار» است که مترجم انگلیسی و دیگران خوانده اند.

(۳۳) تلفظ این کلمه معلوم نیست ولی معنی روشن است که کرد فرا گرفتن میباشد. (۳۴) تلفظ و معنی این کلمه روشن نیست و مترجم فارسی و مترجم انگلیسی کلمه را تا «بوغ» یا «توابوغ» خوانده و معنای عجیب کلمه تابوغ را که در فرهنگها نوشته اند و می گویند در ماوراءالنهر مرسوم بوده که کناهکار نزد پادشاه سر برهنه کرده و گوش بدست میگرفت و بدینحال خم شده پوزش گناه میخواست در اینجا نیز فائل شده اند ولی بنظر ما این معنی بسیار دور است.

- (۱۱) ارتخشیر ، کیش ، په ، آن ، آدونیک ، دیت ،
 وس ، په ، بیش ، بوت ، واژ ، شتر ، شتر ، و کیواک ، گیراک ،
 سپاه ، او ، در ، خواست ، و خوت ، اپاک ، سپاه ، ی ، وس ،
 او ، کارزار ، کرم ، فروفت ، (۱۲) وکی ، او ، دژ ، ی ،
 کولال ، مت ، سپاه ، کرم ، هموین ، او ، دژ ، نشست ،
 ایستات ، (۱۳) ارتخشیر ، پیرامون ، دز ، نشست ،
 (۱۴) و کرم ، خوتای ، هفتان ، بوخت ، رای ، هفت ، پوس ،
 داشت ، (۱۵) هر ، پوسی ، اپاک ، هزار ، مرت ، په ،
 شتر ، شتر ، گومارت ، ایستات ، (۱۶) اندر ، ان ، گاس ،
 پوسی ، په ، ارهستان ، (۲۳) ، بوت ، اپاک ، وس ، سپاه ،
 از ، تازیگان ، و میژنیکان ، (۳۳) ، په ، دریای ، وتارک ،

زین افزار و خواسته و بنه شان بگیرفتند و از راه سرزنش و ریشخند
 برهنه نزد اردشیر باز فرستادند . (۱۱) اردشیر از این
 خبر بس از دوهناک گشته از شهر شهر و جای جای سپاه بدرگاه خواست
 و خوبشتن با لشگری بسیار بکارزار کرم شنافت . (۱۲) و چون بدز کلال
 نزدیک شد سپاه کرم همگی درون دز نشستند . (۱۳) و اردشیر پیرامون
 دز فرا گرفت . (۱۴) هفتان بخترا هفت پسر بود . (۱۵) که هر
 یکی را با هزار مرد به شهری گماردم بود . (۱۶) و در این هنگام یکی

(۳۲) مقصود از ایراهستان در اینجا بندر های کرمان و فارس و کنار
 های گرمسیر در یاست که از مشرق کرمان تا مغرب فارس کشیده میشود
 (۳۳) چنانکه استاد مارکوارت نوشته مقصود از (میژن) عمان
 است چنانکه یاقوت و مسعودی و دیگران هم نوشته اند که (مزون) نام
 عمان بوده است.

مت ، و اپاك ، ارتخشیر ، او ، كوهشن ، ایستات ، .
 (۱۷) ، و سپاه ، كرم ، كه ، په ، دژ ، بوت ، هموین ، او ،
 بیرون ، مت ، اپاك ، ادیباران ، ی ، ارتخشیر ، كوهشن ،
 و كارژار ، جان افسپاریها ، سخت ، كرت ، (۱۸) و از ،
 هر ، دو ، كوستك ، وس ، كوشت ، (۱۹) و سپاه ، كرم ،
 بیرون ، مت ، افش ، راس ، ووترك ، ایتون ، بر ، كرفت ،
 كو ، هیچ ، كس ، از ، سپاه ، ی ، ارتخشیر ، بیرون ، رقتن
 و خورتن ، ی ، خویش ، پتشنیه ، ی ، ستوران ، اوورتن ، نی ،
 شاست ، (شایست) ، از ، كرم ، (۳۴) ، هموین ، مرتومان ،
 و ستوران ، او ، نیپاژ ، و اچارگیه ، مت ، اند .

از ایشان که به ایراهستان بود با سپاهی انبوه از تازیان و عمانیان از دریا
 گذشته بکرمان آمد و با اردشیر بجنگ ایستاد . (۱۷) و سپاه کرم که
 درون دز بودند همگی بیرون آمده نیز آغاز جنگ کردند و کوشش و
 جانسپاری سخت نمودند . (۱۸) و از هر در سوی بسیار کشته گردید
 (۱۹) سپاهیان کرم بیرون آمده راه و گذار بر لشکر اردشیر چنان گرفتند
 که کسی از ایشان بیرون رقتن و خوراك برای ستوران آوردن نتوانست و
 همگی سپاهیان و ستوران به سختی و بیچارگی دچار گشتند .

(۳۴) در برخی نسخه‌ها بجای این کلمه «اژدومر» است و مترجم فارسی
 معنی کرده «از دو سوی» . ولی بودن «مر» بمعنی سوی معلوم نیست .

اير، متران ، (مهران) دروچيه ، ی ، مترك ، (مهرک) ، ی

انوشك زاتان ، اپاك ، ارتخشتر

(۱) مترك ، (مهرک) ی ، انوشك ، ژاتان ، از ،
هم ، پارس ، (۳۵) کی ، اشنوت ، کو ، ارتخشیر ، په ،
در ، ی ، کرم ، ایریزشن ، اژش ، (افش) ایر ، سپاه ،
ی ، کرم ، نی ، وندات ، ۲. سپاه ، گند ، آراست ،
او ، گیواک ، ارتخشیر ، رفت ، افش ، هموین ، هیر ،
وخواستک ، گنج ، ارتخشیر ، بورت . ۳ ، کیش ، (۳۶) متران ،
(مهران) ، دروچیه ، ی مهرک ، و اپاریک ، مرتومان ،

گسیختن مهرک نوشزاد پیمان خود با اردشیر

(۱) مهرک نوشزاد جهرمی چون شنید که اردشیر در کرمان
فیروزی بر سپاه کرم نیافته است . ۲. سپاهی دلیر ارسته بجایگاه (کوشک)
اردشیر رفت و همه مال و خواسته و گنج اردشیر بتاراج برد . ۳.
اردشیر چون پیمان گسیختن مهرک و دیگر مردم فارس بدینسان بشنید

(۳۵) در عبارت «انوشک زاتان از هم پارس» تصرفی روی داده
و بی شک عبارت درستی نیست زیرا چنانکه فردوسی نظم کرده این شخص
از مردم «جهرم» بوده و از اینجا میتوان گفت که شاید در نسخهای
قدیمتر بجای کلمه های «ازهم» که در اینجا معنی درستی ندارند کلمه
«جهرم» یا «جهرمیک» بوده . همچنین بقرینه کلمه «پارس» و عبارات
بعد میتوان گفت که شاید صحیح عبارت بدین مفاد بوده که «مهران نوش
زادان و مردم فارس» .

(۳۶) بقرینه معنی معلوم است که از ابتدای این عبارت کلمه

«ارتخشیر» افتاده است .

، یارس ، په ، آدونیک ، اشوت ، یاورى ، (۳۷)
 این ، اندیشیت ، کو ، از ، کوخشن ، کرم ، بر ، ایابت ،
 پرداختن . (۴) پس ، او ، کوخشن ، کارزار ، مهرک ، رفتن .
 (۵) افش ، سپاه ، هموین ، ایاز ، او ، در ، خواست ، اپاک ،
 سپاهپتان ، اوسکالت ، (هوسکالت) ، وچارک ، په ، بر ، بوختن
 ی ، خویش ، وسپاه ، نکیریت . (۶) وپس ، از ، ان ، په ،
 چاشت ، خورتن ، نشست . (۷) اندر ، زمان ، تیرک ، چوپک ،
 از ، دژ ، یدروت ، (۳۸) مت ، تاك ، پر ، ورك ، ایر ،
 خوان ، بوت ، بر ، نشست . (۸) و ، په ، تیر ، ایتون ، نپشت
 ایستات ، کو ، این ، تیر ، ادیباران ، ورژاوند ، کرم ، خوتای
 انداخت . (۹) ارمان (افمان) ، نی ، اپاییت ، کو . وژورک ،
 مرت ، چیگون ، شما ، بر ، گوشت ، هی ، چیگون ، مان ، او
 این ، گرمک ، زت .

اندیشید که نخست از کار کرم باید پرداختن . (۴) سپس بکارزار مهرک
 رفتن . (۵) وی همگی سپاه بدرگاه باز خواست و با سیمبدان درباره
 رهایی خود و سپاه کنکاش نموده چاره کار باز جست ، (۶) و سپس
 چون به چاشت خوردن نشستند . (۷) در حال چوبه تیری از دز فرود آمده
 و تاپر بر بره بریانی که بر خوان نهاده بود بر نشست . (۸) بران تیر نوشته
 بود این تیر را یاران هفتان بخت خجسته (کرم خدای) انداختند . (۹)
 همانا ما نباید مرد بزرگی مانند شما را بکشیم (وگرنه این تیر بر شما
 میزدیم) چگونه که بدین گرم زدیم .

(۳۷) تلفظ و معنی درست این کلمه در اینجا معلوم نیست .

(۳۸) ظاهراً « یدرود » اینجا معنی ندارد و چنانکه مترجم

انگلیسی هم نوشته « احتمالاً است سحیح آن « فرود » بوده زیرا این دو کلمه در
 خط پهلوی کمتر تفاوتی با هم دارند .

اِپَر ، اِکاس ، بوتن ، ی ، ارتخشتر ، اژ ، کار ، ی ،

کرم ، و چارک ، نموتن ، کرم ، رای ،

ارتخشیر ، کیش ، په ، ان ، ادونیک ، دیت ، سپاه ،

اژ ، آنوت ، بورت ، بر ، رفت ، (۲) و سپاه ، ی ،

کرم ، اژ ، پس ، ی ، ارتخشیر ، اوشتافت ، گیواکی ،

تنگ ، اِپَر ، اویشان ، ایتون ، بر ، گرفت ، کو ، سپاه ،

ارتخشیر ، بر ، وترتن ، نی ، شایست ، (۳) و ارتخشیر ، خوت ، تینها او بار ،

دریای ، اوپست ، (۴) ، ایتون ، گویند ، کو ، خوره ، ی ،

کیان ، په ، گور ، (۳۹) بر ، بوت ، اندر ، پیش ، ی ،

ارتخشیر ، ایستات ، و اندک ، اندک ، هماک ، رفت ، تاک ،

ارتخشیر ، اژ ، آن ، گیواک ، ی ، دوشوترک ، اژ ، دست ،

ی ، دوشمینان ، ایپوزندیها ، بیرون ، آورت ، فراژ ، .

آگاهی یافتن اردشیر از کار کرم و چاره نمودن او

(۱) اردشیر چون بدینسان دید سپاه از آنجا برداشته

برفت . (۲) و سپاه کرم از پس او تاختند در جای تنگی سر راه چنان

بر گرفتند که کسی از سپاه اردشیر بر گذشتن نتوانست . (۳) و خود

اردشیر تنها به کنار دریا افتاد . (۴) چنین گویند که خره کیان به

صورت گوری پیش روی اردشیر ایستاده و اندک اندک همی رفت تا اردشیر

از آن جایگاه سخت بر گذشته و بی گزند از دست دشمنان رهائی یافت و

بدیهی که « ماند » خوانند فرارسید . (۵) و شب بخانه دوبرادر

(۳۹) چون در پهلوی « گاف » و « دال » يك شکل دارد این

کلمه را « په دور » هم میتوان خواند ولی « په گور » بهتر و مناسب

تر است .

او ، دیهی ، ماند ، خوانیند ، رسیت ، (۵) اندر ، او ، شب ،
 او ، خانك ، ی . براتر ، در ، ابوك ، بورژك ، وایوك ،
 بورژاتور ، نام ، بوت ، مت . (۶) او ، اویشان . گوفت ،
 کو ، من ، از ، ادیباران ، ی ، ارتخشیر ، هوم ، کیه ،
 از ، کاژاری ، کرم ، یه ، ستوییه ، مت ، ایستوم و امروژ ،
 اسپنج ، فرمایت ، داتن ، تاك ، آکسیه ، سپاه ، ی ، ارتخشیر ،
 بر ، آیت ، کو ، او کتام ، زمینك . اوپست ، اند ، (۷)
 اویشان ، وس ، اندروتکیها ، (۴۱) او ، ارتخشیر ، گوفت ،
 کو ، گچستك ، بوات ، آهرومن ، دروند ، که ، این ، اوژدیس ،
 ایتون ، چیر ، پاتیاوند ، کرت ، ایستیت ، کو ، هموین ،
 مرتوم ، ی ، کوستکیها ، از ، دین ، ی ، اوهرمزد ،
 و همانسپندان ، نییازان ، کت ، ایستیند ، ووژورگ ،
 خوتایج ، مرت ، چیگون ، ارتخشیر ، وسپاه ، ی ، زیش ،
 ایاك ، هموین ، از ، دست ، اویشان ، دوشمنان ، ی ،
 دروندان ، اوژدیس ، یرستکان ، سر ، او ، ستوییه ، ورتینیت .

که نام یکی برز و دیگری برز آذر بود بیامد (۶) بدیشان گفت که من
 از یاران اردشیر هستم که از سپاه کرم شکست یافتیم امشب مرامهمان
 بپذیرید تا آگاهی از سپاه اردشیر برآید که بکدام زمین افتاده اند .
 (۷) ایشان اردشیر را بس نواخته گفتند تا خجسته باد اهریمن بدکردار
 که این بت بدینسان چیره و نیرومند کرده است که همه مردم این
 نواحی از دین هرمزد و امشاسپندان دور و بی بهره کرده و پادشاهی بزرگ
 مانند اردشیر با آنهمه سپاهش از اندشمنان بدکردار و بت پرستان شکست

(۴۰) ظاهر مقصود نواحی است که این بلخی بنام «ماندستان» نوشته است.

(۴۱) چنانکه در پیش هم گفتیم معنی درست این کلمه معلوم نیست .